

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

دیروز فراموش کردیم که سالگرد رحلت والدین جناب آقای شیرمرد بود که تسلیت عرض می‌کنیم و اهداء کنیم به روح مطهر این دو بزرگوار ثواب یک حمد و سه بار سوره‌ی مبارکه‌ی توحید و یک صلوات.....

حالا تقاضا می‌کنیم یک بار سوره‌ی مبارکه‌ی حمد هم برای شفای والدهی ما که یک مقداری پریشان هستیم و اصلاً حوصله‌ی فکر کردن هم نداریم از بس حال‌شان خوب نیست، دعا بفرمایید که خدا شفا عنایت کند یک سوره‌ی حمد برای شفای ایشان.....

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

محقق خوئی قدس سره در موضع اول که در بحث تقلید اعلم باشد تفصیل دادند در تصویر معقولیتِ حجیتِ تخییره، به این که اگر.... (بخشید اشتباه گفتم) نه در معقولیت در این که مقتضای قاعده تعینیت است یا تخییریت، به این که اگر صرف نظر از این چیزی که ما شک در حجیت تعینیه و تخییره‌شان داریم اگر واقع منجز است به علم اجمالی کبیر یا علم اجمالی در مورد یا در اثر این که شبهات حکمیه قبل الفحص هست، در این موارد قائل به تعین می‌شویم، چون تکلیف را که می‌دانیم که اگر تکلیف این‌جا باشد منجز است. اگر به قول اعلم مثلاً در این مثال یا آن که احتمال تعینیت آن می‌دهیم لمرجحی که مثلاً در آن هست مثلاً اگر متساوین هستند آن اورع است و احتمال می‌دهیم اورعیت معین باشد، معین باشد. یا مثلاً قول او مطابق اعلم علمای ماضین است مثلاً یا قول او مطابق با مشهور علماء و چیزهایی است که خلاصه احتمال این که او اقرب به واقع باشد چی باشد، این‌ها را که اگر بنا باشد تعینی باشد شارع او را مثلاً.... خب در این موارد می‌فرمایند خب تکلیف که اگر باشد منجز هست، منجزیتش را از این‌ها نگرفته، این چیزی که شک در حجیت تعینیه و تخییره‌اش داریم این در مقام افراغ ذمه است و فقط حیث معذرت دارد منجزیت که ندارد. در این‌جا اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه، عقل حکم می‌کند به این که باید به آن محتمل التعین اخذ کنیم. یعنی به قول اعلم این‌جا اخذ بکنی یا اگر اورع شک کردیم، حالا بعضی‌ها البته می‌گویند ما شک نداریم که یعنی دخالت ندارد درواقع، این‌ها طریق هستند و اورعیت ...

س: اورع در افتاء یا نه اورع در عمل؟

ج: بله؟

س: ...

ج: نه آن که اگر اورع یعنی چی یعنی آن هم دارد دیگر

س: اورع در افتاء نه اوراع در عمل.

ج: حالا بله، ولی نه بعضی‌ها می‌گویند حتی اوراع در افتاء هم نه، اگر ...

س: ...

ج: بله شارع می‌خواهد مثلاً احتمال می‌دهیم این جور آدم‌ها را می‌خواهد در جامعه مثلاً الگوی مردم باشند، این‌ها جلو بیفتند مثلاً، قول آن‌ها را مثلاً، یک جهات دیگری هم ملاحظه کردند مثلاً.

و اما اگر این چنین نیست بلکه لولا این تنجری وجود ندارد مثل این که علم اجمالی منحل شده، علم اجمالی در مورد هم نیست فحص هم کرده حتی یئس از این که ظفر به دلیلی پیدا بکند و دیگر الان مورد موردی است که می‌تواند برائت جاری بکند، یک مرتبه‌ای ثقه‌ای آمد خبر داد به این که فلان چیز واجب است یا از مجتهد شنید که بنابر این که برائت و این‌ها مقلد هم بتواند جاری بکند که محقق خوئی قائل به این هست، این مقلد حسابی فحص هم کرده هیچ مجتهدی را ندیده، مطمئن شد که فحص حسابی کرد، علم اجمالی‌اش هم منحل شده که دیگر چیزی در مسأله نیست. حالا رفت خدمت یک مرجعی یک مرتبه گفت فلان چیز واجب است یا گفت حرام است، که این الان می‌شود... منجز این است منجز دیگری وجود ندارد، چون لولا این برائت عقلیه داشت یا شرعیه داشت یا خود مجتهد فحص کامل کرده بود دیگر مأیوس از ظفر به دلیل شده بود، حالا یک مرتبه‌ای به یک چیزی برخورد یا یک کسی به او گفت چنین روایتی فلان جا هست که این با فحصش به آن نرسیده بود. خب این الان این منجز است این جا. در این جا ایشان می‌فرماید تخییر است. خب این جا یک سؤال مبنایی هست که حالا معلوم نیست خیلی هم دخیل در مطلب ایشان در این جا باشد ولی از نظر مبنایی که قبلاً هم بحث کردیم آیا در آن جایی که قبلاً علم اجمالی وجود دارد و یا این که شبهات حکمیه قبل الفحص هست یا بعد الفحص ولی مأیوس نشده هنوز، آیا در آن جا می‌فرمایید که شأن آن که احتمال حجیت آن می‌دهیم فقط در معذرت است نه منجزیت، چون در رتبه‌ی سابقه با یک چیزی دیگری تنجز هست، آیا این تمام است؟ یعنی می‌خواهید بفرمایید همان حرفی که المتنجز چون المتنجز لا یتنجز ثانیاً این معقول نیست که این را شارع منجز قرار بدهد؟ یا نه چون لغو است؟ خب لقائل ان يقول که المتنجز لا یتنجز ثانیاً این درست است اما آیا در مرحله‌ی بقاء به چه دلیل ما تنجز را بعد از این که هم اقامه شد این را تنجز را به آن سبب قبل نسبت بدهیم بگویم تنجز به او حاصل می‌شود این بخواهد کارایی داشته باشد یتنجز ثانیاً ...

س: ثانی بشود اصلاً ...

ج: که بشود ثانی.

این تا حالا که این نبوده به آن‌ها تنجز داشته، از این لحظه خب مثل توارد علتین علی معلول واحد، این جا منسوب به هردو می‌شود و وجهی ندارد این جا در مقام بقاء ما بگویم که... چون آن علم قبلی این جوری نیست که للتالی، این کل آن کل آن تنجیز می‌آورد، کل آن کل آن برای این که علم دارم، نه چون علم داشتم ولو از بین برود. خب در بقاء علم

دارم آن هم هست، پس اثر می‌شود... حالا مرتبط به هردو، حالا به چه نحو، به جامع این‌ها چی حالا این‌ها دیگر بحث‌هایی است که توی محل خودش ...

س: یعنی مولا دوتا قانون دارد این‌جا که من را می‌تواند با هردو مؤاخذه بکند، یعنی قدر متیقن‌اش این هست دیگر، از این آن به بعد مولا دوتا قانون در بین دارد که با هردو قانون می‌تواند من را مؤاخذه کند.

ج: بله، می‌گوید مثلاً هم می‌تواند بگوید مگر علم اجمالی نداشتی؟ هم می‌تواند بگوید مگر زراره به تو خبر نداده بود در بقاء یا توی رساله‌ی عملیه مگر ندیده بودی؟

س: ظاهراً فرمایش آقای خوئی در جایی که می‌گوید تعذیر بعد از تنجیز درجایی است که تهافت مدلولین احتمال منجز است و مفتی‌به مفتی که ما احتمال می‌دهیم حرف‌هایش درست باشد هست، یعنی چی؟ یعنی تا حالا ما شبهات تحریمیه داشتیم به صرف احتمال شبهه قبل از فحص تحریم منجز هست، حرمت دامن‌گیر است، من اجازه‌ی اباحه و جریان عمل کردن ندارم، حالا فتوا خلاف آن مدلول منجز ما هست، می‌خواهد تعذیر ایجاد کند می‌گوید مباح است عمل کن که من اگر عمل کردم و مخالف واقع منجز فی البین که تحریم باشد تعذیر می‌آورم. فرض تعذیر در جایی است که اختلاف مدلول منجز و مدلول معذر است. فرمایش شما در صورت توافق مدلول منجز و معذر است، اصلاً ایشان حرف تعذیر را باید در کجا بزنند؟ در جایی که ما احتمال شبهه‌ی تحریمیه است معذر می‌آید اباحه ایجاد می‌کند، یعنی در تهافت مدلولین است. فرمایش حضرتعالی در توافق مدلولین است؛ خب پس اصلاً حرف آقای خوئی در چنین مقامی این‌جا نیست. ایشان می‌گوید اگر قبلاً چیزی تنجیز آورد من می‌توانم تمسک به تعذیری بکنم که از این منجزیت گردن‌گیرم نشود یعنی تهافت مدلولین. حرف حضرتعالی که من می‌توانم به احدهما تمسک بکنم تا حالا به احتمال از این به بعد به قول مفتی‌به، در توافق مدلولین است ...

ج: نه حرف ایشان، فرمایش ایشان این است که این‌جا این خبری که قائم شده ...

س: بعد از تنجیز است اگر بخواهد تعذیر بکند نمی‌خواهد تنجیز کند، تنجیز در تخالف است ...

ج: عرض می‌کنم حالا، اگر موافق با واقع است اصلاً تنجیز نمی‌آورد هیچ‌کاره است، اگر مخالف با واقع است معذر است، همین را اشکال می‌کنیم دیگر، می‌گوییم اگر شما می‌گویید موافق با واقع است منجز نیست چرا می‌فرمایید؟ ایشان فرموده دیگر «المقام الثانی: إذا كان الواقع منجزاً على المكلف بالعلم الإجمالي الكبير أو العلم الإجمالي المتحقق في بعض الموارد و لم يترتب على حجية الحجة سوى التعذير على تقدير الخلاف»...

س: علی تقدیر الخلاف

ج: بله تعذیر علی تقدیر الخلاف معلوم است، اما علی تعذیر الوفاق چی؟ نه این‌ها چون ...

س: وفاق دیگر ایشان متعرض نمی‌شود ...

ج: چرا چرا می‌فرماید که ...

س: آقا تقدیر وفاق بمعلولین که اصلاً بحث تعذیر معنا نمی‌دهد، اگر هم مفتی به بگوید حرام است هم احتمال بگوید حرام است تعذیر از چی؟ تعذیر از چی می‌خواهد ایجاد کند؟ اگر مفتی به فتوا حرمت باشد، شبهه هم شبهه‌ی تحریمیه باشد تعذیر از چی می‌خواهد به من بدهد؟ تعذیر در فرض این است که اباحه باشد تخالف باشد اما در واقع حرمت باشد تعذیر ایجاد کند.

ج: آقا عزیز درست است ولی ایشان ...

س: خب این فرمایش را دارید فرض فقط درست است که پس فقط این را دارد ایشان می‌گوید ...

س: نه تنجیز را حاج آقا می‌فرماید ...

س: تنجیز خب ایشان این جوری نمی‌گوید، ایشان می‌گوید وقتی که ما فقط این را داشته باشیم که بخواهد تعذیر ایجاد بکند ل این فرض اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیة. بله در جای که مفتی به هم حرمت باشد که ایشان این حرف را نمی‌زند که، در جایی که مفتی به حرمت باشد که اصلاً بحث تعذیر نمی‌شود تا این حرف را بزند، ایشان در بحث تعذیر است حرفش.

ج: آقا دقت بفرمایید، ایشان مگر آن‌جایی که حیثیت منجزیت دارد نمی‌فرماید تخییر است؟

س: بله تخییر است، شما می‌گویید تخییر است ...

ج: حالا صبر کن، ما می‌گوییم روی این حرفی که ما داریم می‌زنیم خدمت ایشان عرض می‌کنیم تفصیل جا ندارد...

س: در هر صورت آن تنجیز می‌تواند بیاورد ...

ج: چون همه‌جا این منجز هست ...

س: بله ولو این که سابق هم باشد.

ج: بله دیگر این علم منجزیت ...

س: وقتی که ... تحریمیه است، آقا تعذیر اباحه می‌خواهد ایجاد کند چه جوری تخییر است؟ آقا شبهه تحریمیه است ...

ج: بابا مگر ایشان قبول ...

س: من می‌خواهم به اباحه اخذ کنم، این‌جا بفرمایید من چه جور می‌توانم تخییر ایجاد کنم؟ توافق را ول کنید مدلولین که تا حالا به احتمال اخذ می‌کردم از این به بعد به قول مفتی، نه از این‌ور احتمال تحریمیه است شبهه‌ی تحریمیه است قبل فحص است، از این‌ور مفتی به این است که اباحه است آن‌جا بفرمایید. اعلم می‌گوید اباحه است، اعلم می‌گوید که اباحه هست من تعذیر چه چیزی دارم که به آن اخذ بکنم؟ فقط بحث تعذیر است.

ج: می‌گوییم که ایشان تفصیل دادند فرمودند که آن‌جایی که به امر دیگری منجز است ...

س: علم اجمالی کبیر یا در مورد ...

ج: یا در مورد، در این جا شأن این حجت می شود چی؟ فقط معذرت است دیگر شأن منجزیت ندارد، می گویم همین جاها هم ما برای خبر می توانیم شأن منجزیت تصویر کنیم ...

س: ثم ماذا؟

ج: ثم ماذا؟ ماذا ...

س: این جا عیب ندارد بتوانید در فرمایش منطوق کلام ایشان اشکال کنید، منطوق کلام ایشان می فرماید در جایی که تعذیر می خواهد ایجاد کند بعد التنجیز، تعذیر بعد التنجیز که فقط در تخالف مدلولین قول مفتی به با احتمال سابق است شما نمی توانید قائل به تخییر بشوید. این تفصیل ایشان صحیح است در مقام، بر خلاف آن وقتی که من هیچ منجزی نداشتیم الا قول مفتی به که این قول مفتی به می خواهد برای من تکلیف ایجاد کند، آن چه که می خواهد ایجاد بکند یا حالت تقید است یا حالت اطلاق است ...

ج: می دانم در این صورت ...

س: پس حرف شان کامل است، تفصیل شان درست است. می گوید در جایی که تنجیزی نیست می خواهد این ایجاد کند تنجیز را، ادله ی برائت ...

ج: کجا شما دارید که می فرمایید که به خدمت شما عرض شود که تنجیز را ایجاد نمی کند؟ کجا دارید؟ یک جا بیاورید برای ما بگویند که خبر تنجیز ایجاد نمی کند؟

س: ایجاد نمی کند ...

س: شما در این که این ...

ج: شما این را بیاورید ...

س: شما در این کبرای کلیه اشکال می خواهید بکنید بفرمایید موردی ندارد ...

ج: خب همین را داریم اشکال می کنیم ...

س: اما در مقام تفصیل را می خواهید اشکال بکنید حتی ...

ج: بابا این را فعلاً گفتیم مبانی فرمایش ایشان ...

س: آقا این مبنا را هم قبول نداشته باشید این حرف درست است، این حرف درست است که وقتی شما منجز می خواهد باشد ...

ج: عرض کردم که ممکن است دخالت در مسأله نداشتیم، مبانی فرمایش را داریم می گویم، یک حرف این است دیگر که ما می گویم می شود شارع این را حجت قرار بدهد و می تواند به این استدلال بکند و تنجز واقع هم مثل توارد علتین بر معلول واحد است که به جامع نسبت داده می شود یا نه، به هر دو نسبت داده می شود، حالا آن هم دیگر حرف هایی که در معقول زده می شود که حالا آن حرف ها این جاها هم می آید یا نمی آید...

س: پس حاج آقا اگر نگوییم خود حجیت این چنینی متوافقی نیست مشکوک است که اگر مشکوک باشد شک در حجیت مساوی با عدم حجیت است که آیا حجیت و تمسک و احتجاج و تنجیز بعد المنجز منجز؟ خود این هم ممکن است بگوییم عقل، شما ممکن است استظهار کنید ولی اگر شک بکنیم خود قاعده‌ی شک در حجیت ... در این هم جاری می‌شود. حداقل این است که بگوییم، نمی‌دانیم واقعاً جزم داشته باشیم عقلاء این کار را می‌کنند، اگر جزم دارید عیب ندارد ...

ج: به چی؟

س: به این که حجیت بعد الحجه آیا ...

ج: بعد الحجه یعنی چی؟

س: یعنی همین، یعنی قبلاً به احتمال حجت بوده الان هم ...

س: ...

س: این معلوم نیست که عقلاء داشته باشند که ...

س: آنّا فأنّا دیگر بعد ندارد که ...

س: آنّا فأنّا نیست، کی گفته آنّا فأنّا هست؟

س: واضح است دیگر ...

س: حجت را عقلاء این طوری نمی‌بینند، حجت را عقلاء کاسه‌ای می‌بینند، می‌گویند یک کاسه این مسأله در آن حجت اقامه شده، آنّا فأنّا ... مدرسه‌ای و فلسفی دارد این حرف را می‌زند. حداقل اگر به عرف مراجعه کنید ممکن است لااقل از شک و تردید است ...

س: نه نه ... عرف می‌گوید از قبل بوده ولی الان ...

س: ... حجیت عقل است، من فهمم این است، حرف ایشان ...

ج: پس شما می‌فرمایید که مثلاً اگر آدم اول از زراره یک چیزی شنید که فلان چیز واجب است ...

س: اثبات است آن، آن اثبات است ...

ج: بعد رفت توی مجلس بعد محمدبن مسلم هم همان را گفت، دیگر این حجت نیست، شما از او شنیدی منجز شد دیگر این بعدی‌ها هیچی

س: بله منجز است ... بله شما در مقام اثبات، آقا این معلوم است در مقام اثبات چیزی که ثابت است الثابت دیگر لا ...

ج: بله، اول آیه‌ی مثلاً «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (بقره/183) را خواند بعد رسید «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (بقره/185) این دومی دیگر حجت نیست چون با آن قبلی شما

تنجز حاصل شد دیگر.

س: آن‌ها مشیر به یک واقعیت است اما تنجز بما هو تنجز این نمی‌تواند اثبات بشود ...

ج: خب چرا نمی‌توانید؟ می‌گویید غیر معقول است؟ معقولیت آن را داریم درست می‌کنیم.

س: عرفی هم هست، عرف می‌گوید از سابق برای الان چه ربطی دارد چیز که در سابق بوده.

ج: خب این...

و اما این مسأله که حالا فرمودند در جایی که واقع غیر منجز است و خبری قائم شده، فتوایی را فرض کنید در مقام برای عامی فتوای اعلم هست فتوای غیر اعلم هم هست. در این‌جا ایشان فرمود که خب تخییر است، چرا؟ چون ما می‌دانیم جامع این‌جا مسلّم تکلیف دارد، در تقیید شک می‌کنیم که قید اعلم خب از جامع که برائت نمی‌توانیم جاری بکنیم اما از این قید برائت جاری می‌کنیم. پس می‌گوییم این‌جا هم تعقل نمی‌کنیم حالا این بیان را، چون برائت از چی می‌خواهیم جاری بکنیم؟ مگر جامع این‌جا جامع بین الفتوین یعنی قول این و قول او و مفتی‌به، فتوای این که طریق است به آن مفتی‌به و فتوای این که طریق است به آن، آن جامعی که دارید می‌فرمایید کدام جامع مقصود است؟ یعنی جامع بین احد الامرینی که او می‌گوید واجب است مثلاً، او می‌گوید حرام است؟

س: احد

س: اخذ، تقلید، اخذ به احد، که نمی‌دانم اخذ احد اعلم به شرط اعلمیت آن است یا اخذ به احدی که نه اعلمیت در آن شرط نیست مطلق است ...

ج: نه حالا ...

س: نه مفتی‌به که بگوییم جامع فتوایی بین وجوب و حرمت وجود ندارد، مفتی‌به را که نمی‌گوید ایشان، اخذ احد که تقلید یعنی چی؟ یعنی اخذ حجیت ظنون خاصی

ج: خب حالا اخذ را هم محاسبه می‌کنیم ...

س: اخذ به دنبال حجیت می‌آید ...

ج: اخذ یعنی چی؟ اخذ را شارع اخذ می‌گوید فعل من است، اخذ را حجت قرار داده؟ یعنی اخذ من را حجت قرار داده؟ اخذ من مگر طریقیست دارد؟

س: به عنوان تقلید دیگر، یعنی چی؟ اخذ یعنی تقلید کردن ...

ج: بابا حجیت را داریم بحث می‌کنیم که شما حجیت به معنی طریقیست می‌گیرید؟ به چه معنا می‌گیرید؟ تکلیف مگر فرموده؟ اگر فرموده بود که خذ به قول مثلاً فقیه، حالا می‌گفتیم بله می‌دانیم خذ بقول الفقیه حالا نمی‌دانم الفقیه الاعلم گفته یا خذ بقول الفقیه گفته؟ این‌جا خب دوران امر بین اطلاق و تقیید می‌شد. و وزان آن چی بود؟ وزان همان بحثی بود که در تکلیف دوران بین تعیین و تخییر در مقام اول، قسم اول که تکالیف بود

داشتیم، اما این قسم دوم که تکالیف نیست. در قسم دوم دوران امر بین تعیین و تخییر در باب حجیت است نه در تکلیف.

س: حجت به چه معنا؟

ج: حجت به معنای همین که این را ...

س: یعنی تنجیز تکلیف دیگر، تکلیف‌آوری؛ خب تکلیف‌آوری ...

ج: آقا تکلیف‌آوری...

س: تنجیز یعنی تکلیف آوردن دیگر، غیر از این است مگر تنجیز؟

ج: مثل حجیت ظواهر دیگر، یعنی چی؟ یعنی آن طریق است ذو الطريق منجز می‌شود، خودش که تکلیف نیست. خبر واحد خودش که تکلیف نیست این طریق است به واقع.

س: آقا کلام ایشان اصلاً طریقیّت را الان بحث نمی‌کند، حجت می‌گوید و التّنجیز همین. تنجیز یعنی چه؟ تکلیف‌آوری یعنی گردن‌گیری، این گردن‌گیری که می‌گوید چه جور گردن را بگیر می‌گوید مطلق باید گردن‌گیری، چون برائت داری ...

ج: چی بگیرد آخر؟ چی جعل می‌کند؟

س: همین گردن‌گیری وجوب تقلید ...

ج: بابا می‌دانم ...

س: آقا وجوب تقلید در مقام تنجیز یک فعلٌ فقهی، اصلاً ایشان همین را می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید این حجیت به معنای طریقیّت نیست این حجیت به معنای تنجیز است به معنی تکلیف‌آوری است همین، به معنی تکلیف‌آوری

ج: تکلیف می‌آورد یعنی چی تکلیف می‌آورد؟

س: یعنی همین، تنجیز یعنی چی؟ تنجیز یعنی چی؟ یعنی که اگر این را عمل کردی گردن‌آوری می‌کند برای تو در مقابل تعذیر، تعذیر ان خالف الواقع این‌جا ان صادف الواقع اگر این واقع بوده و خبر به تو رسیده باشد این گردن تو را گرفته باید طبق آن عمل کنی، این وجوب تکلیفی است دیگر، تنجیز معنی‌اش چی هست؟

ج: اگر شارع فرمود خبر ثقه حجةً معنایش چی هست؟

س: در مقام تنجیز یا تعذیر؟ در مقام تعذیر یعنی این یعنی اگر خبر ثقه‌ای آمد ...

ج: خب خود ایشان بعداً معنا می‌کنند وقتی می‌گوید خبر ثقه حجةً یعنی من جعلته طریقاً ...

س: شما دیروز جواب فرمودید، فرمودید دوتا تفصیل از حجیت است، یک تفصیل بنابر طریقیّت است یک تفصیلی که این‌جا می‌فرمایند بنابر مبنای مشهور که تنجیز و تعذیر است. این اشکال اگر در مبنا می‌کند حرف‌تان درست است ...

ج: نه مبنا اشکال نمی‌کنیم

س: اما با تحفظ بر مبنا می‌کنید ما نمی‌فهمیم یعنی چی؟

ج: نه، یک حرف این بود که بین کلام این‌جا و کلام آن‌جا تهاافت است کاًن؛ چون آن‌جا ایشان فرمود که حجت تخییریہ معنا ندارد به‌خاطر این‌که حجت به معنای طریقت است و این‌که من قامت علیہ الحجۃ را عالم بدانیم.

س: طریق بدانیم درست است، این حرف‌ها مال آن‌جا بود، این‌جا ...

ج: آن‌جا ندارد ...

س: این‌جا این حرف‌ها نمی‌آید که بگویند طریق است و حجت است، اشکال آن‌جا را این‌جا نیاورید ...

ج: عجب است واقعاً! حالا این‌جا داریم خدمت‌شان سؤال می‌کنیم می‌گوییم مبنای‌تان در حجت چیست؟ اگر مبنای‌تان در حجت این است همین است همین که الان آن‌جا دارید می‌گویند است که جاهای دیگر هم همین‌جور می‌فرمایید که ایشان می‌فرمایند، می‌گوییم این‌جا خب علی هذا الاساس این یعنی چی؟ اگر معنای تنجیز را می‌گویند که حجت را می‌گویند یعنی همان منجز بودن، یعنی شارع این را منجز قرار داده بدون این‌که او را طریق قرار بدهد، بدون این‌که او را عالم بداند. اگر نه مترتباً علی طریقت آن تنجیز می‌آید الکلام و الکلام می‌شود. اما اگر نه، بدون این می‌گوید این را من منجز قرار دادم مثل استصحاب، استصحاب طریق نیست ولی منجز هست.

خب اگر این باشد حالا ما در این‌جا بگوییم چی؟ بگوییم که منجز قرار داده چی را؟ نمی‌دانیم قول این را منجز قرار داده یا قول او را منجز قرار داده. خب قول این را می‌دانیم منجز قرار داده، آن چیزی که محتمل التخییر هست بین این و او، آن مشکوک است که او را منجز قرار داده یا نداده، خب در این‌جا همان حرفی که زدید این‌جا هم می‌آید دیگر، این مسلّم الحجیه است آن مشکوک الحجیه هست ...

س: حاج آقا آقای خوئی این را یادش نرفته، آقای خوئی دقیقاً این را هم ذکر می‌کند دو خط بعد؛ پس دقیقاً با التفات دارد می‌گوید بابا تنجیز یعنی ...

ج: می‌گویم برائت از چی می‌خواهد جاری بکند؟

س: از تکلیف آوردن این‌که من خصوص حرف اعلم را باید عمل کنم که اگر عمل کردم گردن‌گیر من خصوص حرف او هست. نه این‌جا ممکن است کسی بگوید ممکن است تخییر داشته باشی، یکی می‌گوید حرام یکی می‌گوید اباحه، اباحه را هم می‌توانم انجام بدهم. این لازمه‌ی موسعه بودن است، این لازمه‌ی منت بودن حدیث رفع است. پس در این ناحیه ...

ج: حدیث رفع ...

س: آقا خیلی واضح است دیروز ...

س: اگر حجت به معنای تنجیز است نمی‌شود دیگر ...

س: ... آقا دیروز ... کردیم آیا حرف از تلامذ شما در این تشکیک می‌کرد؟

ج: که چی؟

س: که ما در ناحیه‌ی تنجیز و تکلیف‌آوری آیا یک حرف تکلیف بر من می‌آورد

ج: این که تکلیف ...

س: یا نه می‌خواهم بدانم دوتا حرف هرکدام بود عمل کنم

س: ... تنجیز است بابا ...

ج: نه آقای عزیز این که تکلیف نمی‌آورد ...

س: تنجیز یعنی تکلیف ...

ج: نه آقای عزیز، تنجیز یعنی تکلیف موجود را منجز می‌کند، یعنی گردن‌گیر می‌کند
استحقاق عقاب می‌آید برایش ...

س: خب ما همین را داریم می‌گوییم، تنجیز یعنی تکلیف می‌آورد گردن‌گیر می‌کند ...

ج: تکلیف نمی‌آورد، تکلیفی که هست این استحقاق عقاب بر مخالفتش می‌آورد ...

س: آن رُفع ما لا یعلمون همین را برمی‌دارد. رفع ما لا یعلمون همین را برمی‌دارد چون
تکلیف بر غیر منجز که قبیح است درست است؟ این می‌خواهد احتمالش تکلیف را بیاورد
رفع ما لا یعلمون، احتمال بلا مبرر که احتمال دارد این تکلیف ...

ج: این را می‌دانم ...

س: ... پس این احتمال من از مبرر هست؟ پس حالت تعیینیت مبرر دارد، رفع ما لا
یعلمون مبرر آن احتمال تکلیف تعیینی است. احتمال تکلیف تعیینی که برداشته شد
می‌ماند ما و تخییر. این حرف چه عیبی دارد؟ حرف آقای خوئی تام است. مگر این که مبنا
اشکال کنید درست است با مبنایی که ایشان خب مختارش هست نمی‌سازد این حرف؛
ولی اگر این حرف منجزیت را درست تفصیل فرمودند و قبول کردند این حرف تام است.
این احتمالی که تعیینیت باشد در تنجز احتمالی است که مبرر داریم از آن و رفع ما لا
یعلمون است، هرآنچه که تو احتمال میدهی ولی علم به تعین آن نداریم رفع ما لا یعلمون
امتنانی هم هست، آنچه که امتنانی است ...

ج: رفع ما لا یعلمون به چی می‌خورد؟

س: به این که خصوص تکلیف تعیینی اعلم، این است که فقط باید عمل کنی حرفش را،
این است که تنجز می‌آورد برای تو، یا که نه ایشان اگر می‌گوید حرمت، ایشان می‌گوید
اباحه، من تخییر باشم حتماً نباید حرف اعلم را بروم فحص کنم گوش بدهم، سعه است؛
این را خواستی یا آن را خواستی؟

ج: نه صحبت سر این است که تکلیف را که ما نمی‌توانیم براثت از آن جاری کنیم چون
علم اجمالی داریم، حالا یا علم اجمالی هم نداریم، فحص کردیم ...

س: خصوص تعینیت حاج آقا، این را عرض کردم، نگفتم کُلْفَتِ کلیه‌ی اجمالیه. عرض کردم خصوص تکلیفی که تعیین اعلم دارد به آن افتاء می‌کند، مثلاً افتاء اعلم بر حرمت است، افتاء غیر اعلم بر اباحه است، این‌جا مقام مقام تنجیز است سوای این چیزی منجز نداشتیم رفع ما لا یعلمون، برداشته شارع وجوب تعیین این را که تو هنوز به آن علم نداری ...

ج: وجوب تعیین چی را آقا؟

س: آن وجوب ندارد آخر

س: حجت معنایش تکلیف‌آوری است دیگر

ج: خیر شما همه‌اش همان را می‌گویید هی می‌گویید تکلیف‌آوری ...

س: خب دیگر شما حجت را اسم حجت روی آن می‌گذارید بعد می‌گویید حجت بمعنی المنجزیت، منجزاً معنای ایجاد کُلْفَت و تکلیف و گردن‌گیری می‌گیرد بعد می‌گویید که نه این معنای حجت است، کلیت این‌که شک در حجت مساوق عدم حجت است از اول هم اشکال ما همین بود، از اول اشکال ما این‌که چرا این‌جا که می‌گوید یک دفعه می‌رسید به حجت به معنای تنجیز می‌گویید نه رفع ما لا یعلمون جاری نمی‌شود، شک در حجت مساوی با عدم حجت. شک در حجت مساوی با عدم حجت است به پشتوانه‌ی قاعده‌ی اشتغال در حجت به معنای تعذیر درست است ولذا ایشان گفت آن‌چه که می‌گوییم در حجت مساوق عدم حجت است در مقام تعذیر است، عین متن ایشان بود دیروز فرمودید که در باب تعذیر به معنای حجت شک‌اش مساوق عدمش هست و الا در باب تنجیز ...

ج: یعنی شما اول بحث ظنون که وارد می‌شوید تنقیح

س: من نمی‌گویم آقای خوئی می‌گوید ...

ج: نه همه، آره همه، آن‌جا که می‌گویند که شک در حجت مساوق با عدم حجت است فقط در مقام معذرت است؟

س: همین سؤال بنده بود بعد درس شما، همین سؤال من از شما همین بود، عین تصویر آقای خوئی این است ...

ج: نمی‌گوید، آقای خوئی دارد تطبیق حالا می‌کند، آن حرف آن‌جا، حرف آن‌جا که فقط مال این نیست، حرف آن‌جا ...

س: ... پس چرا در باب تنجیز می‌گوید قاعده‌ی اباحه

س: همین اشتباه کردی دیگر ...

س: مگر نمی‌گوید شک در حجت مساوق با عدم حجت در تنجیز؟ باید تعیینی بشود پس، پس چرا تعیینی نشد آقای خوئی؟ آقا من دیگر حرف من، من بی‌سواد هستم نمی‌فهمم، آقای خوئی الان دارد عین فرمایش آقای خوئی را من دارم می‌زنم، من حرف از خودم ...

ج: بابا آقای خوئی که این‌جا دارد، ببینید می‌گوییم آن بحثی که آن‌جا تنقیح می‌کنند آقایان

برای ورود در بحث ظنون چی هست؟ آن‌جا می‌گویند ما برای

س: سور آن مهمله هست حاج آقا، ما این‌جا این سور سورش مشخص است، این‌که کل ...

ج: نه آقا آن‌جا این‌جوری نیست ...

س: بجمع معانیه است، آن‌جا سورش مهمله هست معلوم نیست کل معانی حجتش را بگوید، این‌جا تصریح می‌کند می‌گوید آن‌چه که ما می‌گوییم در معنای تعذیر حجت است و الا در مقام تنجیز رفع ما لا یعلمون داریم. بعد هم می‌آییم مسلّم از شریعت نرسید که یک اصطلاحی که باید بفهمیم مدلول آن کجاست؟ این‌که شک در حجت مساوق با عدم حجت است مدلول آن کجا هست؟

ج: اصلاً شما شک دارید خبر حسن مثبت است، آخر تکلیف هست یا نه؟

س: تخییر دارید یا ندارید؟

ج: نه اصلاً نیست، تخییری نیست، مثبت تکلیف هست یا نیست؟

س: اصول را ببینید جاری می‌شود یا نه؟

ج: چه اصولی؟ همان‌جا می‌گویند شک در حجت مساوق با عدم حجت است ...

س: مشکلی ندارد این‌جا چون ...

س: آن‌جا که منجزیت است دیگر ...

س: بله دقیقاً این‌جا چون اصل برائت داریم می‌گوییم احتمال مع مبرّر هست ...

س: آن‌جا چرا برائت نداریم؟

س: خب اگر نداریم می‌گوییم نه، اگر آن‌جا نداریم می‌گوییم احتمال

ج: به چی می‌گوییم نه؟ مگر نمی‌گوییم شک در حجت مساوق با عدم حجت است؟

س: پس آن‌جا هم باید برائت جاری کنیم دیگر

س: آقای خوئی دارد تفصیل می‌کند، شما تفصیل آقای خوئی را بفرمایید اشتباه است، آخر این را می‌فرمایید که بگویید اشتباه است حرف آقای خوئی، طوری نیست، حرف آقای خوئی اشتباه است، حرف آقای ولی نصّ آن این است می‌گوید حجت به معنای تنجیز ایشان حداقل در مقام، حالا می‌گویید بفرمایید در جایی که اصل جاری نمی‌شود را من به ایشان نسبت نمی‌دهم، در مقام که رفع ما لا یعلمون را داریم ایشان دارد این را می‌گوید. تفصیل حرف‌شان است.

ج: بله حالا حرف ما فعلاً روشن بشود حالا. حرف این است که این برائت را از چی می‌خواهیم جاری بکنیم؟ از نسبت به آن تکلیف می‌خواهیم جاری بکنیم یا می‌خواهیم نسبت به این حجت جاری بکنیم؟ یعنی بگوییم برائت داریم از این‌که شارع این را حجت

قرار داده؟ مگر بر این عقاب هست؟

س: نسبت به... واقع عقاب نیست؟

ج: بر واقع عقاب است نه بر این

س: ... این حجت بر من اقامه شده ...

ج: نه بر این نیست، حالا شما این جا بگو برائت جاری نکن بگو که استصحاب عدم جعل حجت می‌کنیم ...

س: هر اصل مؤمنی، فرقی نمی‌کند، هر اصل مؤمنی.

ج: نه بابا.

س: آقا هر اصل مؤمنی می‌تواند اجرا بشود در احد اطراف معذر و منجز است، معذر است ببخشید از تعین.

ج: معذر از چیست؟

س: معذر از وجوب تعینی است اخذ به اعلم.

ج: می‌گویم شما برائت از آن وجوب جاری می‌کنی

س: نه نه وجوب ممکن است باشد ممکن است حرمت باشد، هرچی باشد

ج: خب از چی برائت جاری می‌کنی؟

س: از این که آقا این حکم، این حرفی که الان دارد به من می‌زند اعلم می‌گوید حرام است این می‌خواهد گردن‌گیری برای من داشته باشد یک احتمال است درست؟ این احتمال رفع ما لا یعلمون آن را برمی‌دارد می‌گوید هر کُلْفَتی و تکلیفی که از ناحیه‌ی چیزی که نمی‌دانی از تو به تو می‌رسد از آن ناحیه در کلفت تو در تأمین هستی، این احتمال مؤمن دارم ...

ج: ندارم، حالا اگر طبق فرض کنیم، چون من برائت جاری بکنم هم از وجوب تعینی هم از وجوب تخییری...

س: وجوب تخییری که سعه است ...

ج: نه نیست

س: اطلاق است، وجوب تخییری که سعه و اطلاق است ...

ج: نه آقای عزیز وجوب تخییری هم نباشد من راحت هستم دیگر، اگر وجوب....

س: این که خلاف علم اجمالی است، هم از این هم از این که خلاف علم اجمالی است، این که ... در معصیت است.

ج: آقای عزیز اگر من نه حجیت تعیینیه داشته باشم نه حجیت تخییریه داشته باشم راحت هستم دیگر، راه برای این که برائت جاری بشود از آن تکلیف واقعی باز می شود ...

س: این که مقام علم اجمالی است شیخنا، مقام علم اجمالی من نمی توانم در اطراف

ج: پس بنابراین چون مقام علم اجمالی است برائت در این با برائت در آن تعارض می کند ...

س: بله اما می گویم در، این حرف آقای خوئی را پس دیگر می خواهید کلاً منکر آن بشوید دیگر، یعنی انحلال حکمی ایشان ...

ج: خب همین جا داریم اشکال می کنیم، می گویم ما نمی فهمیم این حرف را. شما دوتا امر این جا دارید یا شارع حجیت تعیینیه جعل کرده یا حجیت تخییریه جعل کرده. از حجیت تعیینیه برائت جاری می کنید ما از حجیت تخییریه برائت جاری می کنیم. چون هم حجیت تخییریه به یک نحو من را گیر می اندازد، این طوری نیست که اگر حجیت تخییریه باشد من آزاد من جمیع الجهات باشم که، یک گیری برایم پیدا می کند. یعنی چی؟ حجیت تخییریه اگر جعل کرد یعنی یا باید به این اخذ کنم یا به آن اخذ کنم، پس نمی توانم خودم را نسبت به واقع بی منجز بدانم. یکی از این دوتا را باید اخذ بکنم. خب اگر بخواهد هردو را بفرماید پس من را در چی دارد می اندازد؟ یعنی هم برائت از این جاری می کنم هم برائت از، پس از هردو آن برائت جاری می کنم. پس یک ضیق این جوری نیست که این ها تعارض نکنند. بله به خصوص در آن مواردی که ما می دانیم یکی از این دوتا فتواها درست است، مثل این که علی طرفی النقیض باشد، ارتفاع نقیضین که نمی شود.

علی ای حال این فرمایش ایشان در این جا خالی از تأمل نیست. من نگاه کردم به فقه الشیعه، فقه الشیعه خیلی جاها را دقیق تر تقریر کرده. البته نسبت آن ها عموم و خصوص من وجه است ولی آن موارد ادقّیتش بیشتر از این است. ایشان این مباحث را می گویند در دوره ای که ما بودیم مباحث اجتهاد و تقلید را ایشان دیگر نفرمودند ولی من از آن چه که در اصول ایشان فرموده و آن چه که بعضی افاضل مال دوره ی سابق نوشته بودند استفاده کردم. ایشان به این نحوه ای که این جا هست تقریر نکرده، آن نحوه ای که در تنقیح وجود دارد، تنقیح تقریر نفرموده، به یک نحوی دیگر هست اصلاً آن، تقریباً یک قسمت هایش بنحو دیگری است. حالا ل این کلام یک تتمه ای هست که ان شاء الله دیگر جلسه ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.